

علی کا افسار

وکیل پایه یک دادگستری

مادگان هزار دادستان / کتاب هزار رای (۶)

در این شماره در ویرا که یازدهمین در از کل ۴۳ در کتاب است می‌گشاییم. از مطالب این در و در بعدی چنین بر می‌آید که واحد اجتماعی در جامعه ساسانی دوده بوده است. دوده از خانواده امروزی بزرگتر است. این واحد اجتماعی در جای جغرافیایی معینی که محل زندگی و کار عمدتاً کشاورزی آن بوده است، می‌زیسته که آن را کتک (= کت کوچک) می‌نامیده‌اند... سرپرستی و نمایندگی قانونی دوده را کتک خدا به عهده داشته و در صورت مرگ کتک خدا، همسرش با عنوان کتک بانو همراه با یک مرد از همان دوده که او را سردار می‌نامیده‌اند، جانشین کتک خدای متوفی می‌شده است. می‌دانیم که کت یا کند هنوز در آذربایجان از جمله ارومیه به معنی ده است. از این رو کت یا کند همان است که امروز آن را ده می‌گوییم. و کتک به نظر می‌رسد واحدی کوچک‌تر از ده است که دوده زیر سرپرستی رییس دوده یعنی کتک خدا در آن کار و زندگی می‌کرده است. به دیگر سخن در برابر کتخدا که رییس کت (ده) بوده و هنوز هم به همین معنی به کار می‌رود، کتک خدا رییس کتک است که گفتیم واحدی کوچک‌تر از کت یا کند (ده) بوده است. آنچه سعدی در بیت زیر رییس ده نامیده دقیقاً کتخداست نه کتک خدا:

رییس ده آمد که این را که کشت
بگفتم مزن بانگ بر ما درشت!

در درهای بعدی کتاب از خانک و دستگرد که از دیگر انواع اموال غیر منقول است و چنین می‌نماید که اجزاء کت و کتک است هم نام برده شده و در جریان دعاوی مطروحه

۱ - ده در متون کهن‌تر (هخامنشی) نه در معنی کنونی بلکه به معنی کشور به کار می‌رفته است. دهبود (= دهبان، کشور بان) نیز به معنی پادشاه است.

و دادستان (=رای) های صادره مشخصات هر کدام از آنها ذکر و توصیف شده است... پیش از آنکه سخن اصلی را آغاز کنیم بهتر است یادآوری کنیم که پیشتر در شماره ۸ مجله کانون، درباره واژه ور و محاکمه با این روش در ایران (داستان سیاوش در شاهنامه) و جهان (Ordeal در حقوق انگلیس) نیز توضیح داده‌ایم. پیوند ور را با واژه آوری به معنی یقین، و باور به معنی اعتقاد و verify در انگلیسی باز نمودیم در اینجا، ۷ دادستان از کل ۱۲ دادستان این در (درهای ۱ تا ۶ و نیز در ۱۲) را برای آشنایی و آگاهی خوانندگان محترم می‌آوریم. البته باید دانست عنوان و آغاز در ور، گم شده و تنها نسخه خطی موجود این کتاب پهلوی در این قسمت نیز ناقص به زمان ما رسیده است. بلسارا نخستین مترجم انگلیسی کتاب از این رو اولاً عنوان در را از محتوای متن دادستان‌های (=آرا) اوراق بازمانده که درباره ور است، در ور گذشته است ثانیاً شمارش دادستان‌ها (=آرا و نظرات) را با ۱-X آغاز کرده که X نماینده بخش گم شده این در است:

۱۱- در ور

X ۲۰۱- توزن بیتن ان همار هند آیسمار پت توزن پت نی دانست کا ور دینک پیشمار ور پت نی ایتونی ورزیشن آپاریک مینوک مرتان ایتون گفت کو کا ور آن پادنیشان ور پت نی دانم ورزیشن پس پیشمار پت آوری بیتا کینیشن.

: (توزش) پدری هممانند و پسمار بندانست. هر گاه ور دینیک پیشمار ور به نه ایدونی باید ورزد و جز این مینوک مردان ایدون گفت که هرگاه ور آن پادنیشان، ور بندانم، باید ورزند. پس پیشمار را به آوری پیدا کنند.

شرح: این دادستان درباره موردی است که همماری (تنازع، طرفیت) درباره تعهدات پدری است و خواهان علیه وارث طرح دعوی کرده و ایفای تعهد متوقفاً در زمان حیاتش را از آن وارث می‌خواهد خواننده (وارث)، دعوی را قبول ندارد زیرا، متوقفاً به توزش (=متعهد و بدهکار) نمی‌داند، در اینصورت خواهان برای اثبات ادعای خود باید به «ور» تن دردهد و در اجرای آن بگوید نه ایدون است (=چنین نیست) که وارث می‌گوید. جز این مینو مردان گفته است اگر نوع ور پادنیشان باشد، خواهان، باید ور، بندانست (=متعهد و بدهکار ندانستن متوقفاً) ورزد و سپس پیشمار را به آوری (=یقین) تعیین کنند.

X ۳- چپون پت نبشتک دیت مار سپندر ت بوت گفت کو پت توزن کتک خدای کی سردار آ

کتک بانوک کا۔ شان پت نی دانیست ور ورزیت بوت بی نشکنیشن (نی هیلیشن)۔

: چگونه که به «نشتک» دیدم، مار سپند رد بود که گفت به توزش کدخدای (در مورد تعهد و بدهی کد خدا) سردار و کدبانو هرگاه «بندانست» هم ور ورزیده بوده باشند، بنشکنند.

شرح: نشتک (نوشته) که در این دادستان به آن اشاره شده است، ظاهراً مجموعه‌ای از فرمان‌ها یا احکامی بوده که در زمانهای گوناگون، مقامات قضائی برای آنکه در دادرسی‌ها مورد رعایت و عمل قرار گیرند آنها را نوشته‌اند. این سند، به ویژه احکام رد مار اسپند درباره چگونگی انجام سوگند در جریان دادرسی برای وصول طلب از ورثه بدهکار را نیز دربر دارد. در این دادستان (=رای) به استناد گفته رد مار اسپند که در «نشته» آورده شده است چنین حکم شده که با مرگ کدخدای خانه اگر سردار و کدبانو - که در خانواده جانشین او می‌شدند - درباره بدهی کدخدای متوفا ور هم ورزیده باشند که بدهکار نبوده و او را به توزش (=متعهد) نمی‌دانند، باز هم ایفای تعهد کدخدای به سردار و کدبانو که قائم مقام او هستند منتقل می‌شود و نمی‌شکند بلکه باید ایفا شود می‌تواند اساس این حکم بر این باشد که چون در هر حال دعوی علیه در گذشته است از برای پاس داشت و یا پاک کردن روان در گذشته می‌باید توزش (=بدهی یا تعهد) او را پرداخت و ایفا کرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

X ۵۴ - جیایک نیپشت کو کا پت دادستان پیشمار، سردار اکتک بانوک هممار ایت ور

پیشمار هچ پسمار وه دادستان تو، پیشمار، سردار اکتک بانوک هر و ۲ ور دات ابایت. اَسردار اکتک بانوک، سردار نی، بی، کتک بانوک ور ورزیشنی راد پتکارند اَداتستان پت ور پت سوکند.

سردار اکتک بانوک کا دادستان، هچ آن خویش بوت کتک خدای و بیجارتن اباید کتک خدای دستور ان، توزشن. سخن کا پت ور خویش بودی کتک خدای، اَدستوران خواستک و بیجارتن اباید کتک خوتای توزشن پت نی دانست گویند، پت آن پت آن اَدوینک گویند، وردات ابایت. اهر و ۲ ور ورزیشن. او شان آهنگ کرت کو ما هکر ایوک ورزیت اَیوک نی ورزیت.

: جایی نوشته است که هرگاه در دادستان (=در محاکمه)، پیشمار یعنی خواهان، با سردار و کدبانو هممار (=طرف شکایت و دعوی) است، و در انجام ور پسمار از پیشمار

به دادستان تراست (برای احراز واقعیت و حق از طریق انجام ور، خوانده برای اجرای ور سزاوارتر تشخیص داده شود) در این صورت سردار و کدبانو هر دو را ور باید داد. اگر سردار نه، بی (=بلکه) کدبانو در ور ورزیدن پیکارند یعنی کد-بانو حاضر به ور ورزیدن ور برخلاف نظر سردار که عقیده به ورزیدن (اجرای) ور دارد، نباشد، دادستان (=محاكمه) در این صورت باور سوگند باید انجام شود.

سردار و کدبانو هرگاه دادستان (=رای) از آن خویش بود کدخدا، باید گزارند، کدخدای دستوران، (=قایم مقامان کدخدای) باید بتوزند (= دین را پرداخت و تعهد را ایفا کنند) سخن هرگاه به ور، خویش بود کدخدای، و دستوران خواسته را گزاردن باید، کدخدا توزشن بندانست گویند به آن، به آن آینه گویند ور داد باید و هر دو ور باید ورزند ایشان آهنگ کردند که مگر یک ورزد و یک نورزد.

شرح: سردار و کدبانو که پس از درگذشت کدخدا، قائم مقام کدخدا هستند و نمایندگی دوده و سرپرستی امور خانواده و نابرنایان - صغار - در دست آنهاست، هرگاه با دادستان (=رای دادگاه) باید از خویش بودی کدخدا (= مالکیت کدخدا) دین و تعهدی را بگزارند (ایفا کنند)، در اینصورت آنان به عنوان کدخدای دستوران (= قائم مقامان کدخدا) باید بتوزند (= ایفای تعهد کنند). سخن هرگاه به علت عدم قبول بدهی و توزش به ور انجامد زیرا از خویش بود. (= مایملک) کدخدا می خواهند گزارده شود، و دستوران (= قائم مقامان مذکور - منظور کدبانو و سردار دوده-) گزاردن و یا توزش یعنی پرداخت دین و ایفای تعهد را مربوط به کدخدای متوقفا ندانند و به این علت بندانست بگویند (= طلب و تعهد را نفی کنند)، برای آن طبق راه و رسم مرسوم یا به قول متن به آن آینه که گویند، ور باید داه شوند. و هر دو باید ور ورزند. ایشان آهنگ کردند که مگر یک ورزند و یک نورزد [که درست نیست].

۶- کاپیشمار پت این کرت ایستیت کو شوما دو تک راه ایام استات آنکیر اک هند پت این نکیر اک هند هرو ۲ پت تاشت ور ورزیشن آهکر ور نی ورزند پت هچش ماند داریشن.
هرگاه پیشمار به این کرده است که، «شما دوده را وام بستد» و نکیر اک اند (= منکرند) به این نکیر اک اند، هر ۲ به تاشت ور باید ورزند، و اگر ور نورزند به ازش ماند باید دارند.

شرح: چون کدخدا، ولی و نماینده قانونی خانواده و صغار محسوب می‌گردیده است و در این دادستان خطاب خواهان به دو نفر است، از ایترو به قرینه درمی‌یابیم موضوع این دادستان این است که کدخدای دوده (= رییس خانواده) در گذشته و کدبانو همراه با یک سردار نماینده قانونی دوده است. و خواهان مدعی اخذ وام توسط آنان برای دوده است و آنها به نمایندگی قانونی دوده، نکیر ای (= منکر) این ادعا هستند، در اینصورت طبق این دادستان (= رای) هر دو باید به تاشت (= به طور قطعی) ور بورزند و اگر ور نوزند، در حکم این خواهد بود که ازش ماند هستند (= به دادگاه نیامده‌اند) و احکام مربوط به ازش ماند درباره آنها حاکم خواهد بود. درباره ازش ماند در شماره پیشین مجله سخن گفته‌ایم.

همانگونه که ملاحظه می‌شود، کدخدای خانه که درمی‌گذشته بیوه او بعنوان کدبانو و مردی از همان خانواده بعنوان سردار، نماینده قانونی و سرپرست مالی خانواده می‌شده‌اند، در چنین حالتی کسی علیه سردار و کدبانو هر دو بعنوان نماینده قانونی مدعی می‌شود که آنها برای خانواده وام گرفته‌اند ولی آنها منکراند.... در اینصورت باید بطور قطعی آنگونه که در رای آمده است ور بورزند.

۱۲. اپاک آن گفت کو پت مرگ ارزان پت - ایچ ایوک هچ اش ماند سر بریت. ایبیت هچ ایاستاک پیتاک نیکیرین.

بما آن گفت، هر گاه به مرگ ارزان، به نیز یک ازش ماند، سر برید باید از اوستا پیداست باید بتگری.

شرح: در این دادستان با اشاره به نظریه پیشین نظر دیگری را هم بیان می‌کند و می‌گوید افزون بر نظر قبلی اینهم گفته شده که: اگر موضوع اتهام جرمی باشد که مجازات آن مرگ است، با یک بار ازش ماند شدن متهم یعنی نیامدن او به دادگاه برای بار اول هم، سرش را باید برید! و برای اثبات این رای به ایاستاک (= اوستا) استناد می‌کند و می‌گوید از اوستا این پیدا (= اعلام شده) است.

در بعدی کتاب که از دیدگاه نمایندگی و وکالت نیز در مهمی است، نقل آراء ثبت شده

ساسانی یا نظرات قابل اتباع حقوقدانان آن عصر درباره چگونگی طرح دعوی علیه دوده برای الزام آن به ایفای تعهد و یا پرداخت دین «دوده» و نیز برعکس است. بحث بر سر این است که دعوی علیه دوده را باید بطرفیت چه کسی یا چه کسانی از مردان و یا زنان دوده طرح کرد، تا قانوناً قابل استماع باشد و همچنین «دوده» چگونه و با نمایندگی چه کسانی می تواند برای مطالبه طلب و یا مطالبه ایفای تعهدات اشخاص ثالث در قبال دوده، علیه آنان مبادرت به طرح دعوی کند؟ چون موضوع این دراز دیدگاه وکالت دعاوی نیز مهم است هر ۱۲ دادستان آنرا به ویژه برای آگاهی همکاران - وکلای محترم دادگستری - در اینجا می آوریم تا از موارد مبتلا به موضوع نمایندگی و وکالت شخص حقوقی در دوره ساسانی آگاهی یابند و بدانند برخورد حقوقی و قانونی با موضوع نمایندگی در نهاد مهمی چون نهاد «دوده» در ایران ساسانی به روایت کتاب مادگان هزار دادستان چگونه بوده است. نهادی که از نهاد خانواده فعلی بزرگتر بوده و کدخدای نماینده قانونی آن است. نهادی که با درگذشت کدخدا، زن او به عنوان کدبانو همراه یکی از مردان توده - احتمالاً پسر بزرگ متوفا - با عنوان سردار نمایندگی قانونی دوده را به عهده می گرفته اند:

۱۲- در توزش هج دو تک کنیشن ایت ایچ به دوتک خواهشن

(=در مطالبه ایفای تعهد و پرداخت دین از دوده و این نیز برای دوده خواستن).

۱- جیاکی نوشت کو کاتوزشن هج دو تک خواست ازن اسر دار هر و همماری کرت
 آیوک نی شوت اهجش ماند بویت، هکر هج سردار بویت گر و هج دو تک نی بی ایسپارشن
 هکر هج زن اسردار یت - یت هج اش ماند بویت او یون جیگون کایت ابویاور بوت هی، گرو هج دو
 تک بی اسپارشن. ازر و اندات گفت کو کایت - یت گرو چیش - ایچ نی ایسپارشن.
 بجایی نوشته که هرگاه توزش (=ایفای تعهد و پرداخت دین) از دوده خواهد، و زن و
 سردار هر دورا همماری کند (=طرف دعوی قرار دهد) و یک نشد (=نرود) و ازش ماند
 بُود (=بدادگاه نیاید) اگر ازش ماند (=نیامدن به دادگاه) از سردار بُود گرو از دوده نباید
 سپارند، اگر از زن و سردار، جدا جدا ازش ماند بُود، اینگون چگون که به یک بار بُود گر

و از دوده باید سپارند. و زروان دادگفت که هرگاه جدا، جدا ازش ماند (= غیبت) کنند گرو چیز نیز نباید سپارد.

شرح: در زمان نگارش کتاب مادگان هزار دادستان یعنی قرن هفتم میلادی «دوده» از نهاد خانواده امروزی بزرگتر بوده و همه بستگان نزدیک افزون بر زن و شوهر و فرزندان را دربر می گرفته است، اموال دوده نیز مشترک میان همه اعضای دوده بوده است. در این دادستان، چگونگی طرح دعوی و ادعای طلب از اموال مشترک دوده را بیان می کند و نخست توضیح می دهد که در طرح دعوی برای مطالبه طلب از اموال متعلق به دوده، باید زن و سردار هر دو طرف دعوی قرار بگیرند یا به اصطلاح رایج زمان با هر دو همماری کنند و اگر فقط یک تن از آن دو، طرف دعوی قرار داده شود سود ندارد و دعوی قابل استماع نیست. به عبارت دیگر در دعوی مورد بحث نماینده قانونی دوده برای دفاع و حضور در دادگاه، زن و سردار دوده هر دو با هم هستند. در هر حال اگر چنین دعوایی بطور صحیح علیه هر دو مطرح شود و رسیدگی به صورت غیابی برگزار شود یعنی به اصطلاح خود متن پهلوی، ازش ماند بود، و علت غیابی شدن رسیدگی از سردار، به علت نیامدن او باشد، در این صورت نباید گرو را از دوده بسپارند. همچنین اگر غیابی شدن رسیدگی به علت ازش ماند و نیامدن زن و سردار بطور جداگانه باشد، این گون چگون (= در این صورت) هرگاه یک بار یعنی برای بار اول باشد، گرو از دوده باید بسپارند ولی به گفته و عقیده زروان داد، هرگاه زن و سردار جدا جدا هم نیایند و در نتیجه رسیدگی ازش ماند یا غیابی برگزار شود، باز گرو چیزی نباید بسپارند. با توجه به این دادستان بنظر می رسد حتی در امور حقوقی نیامدن به دادگاه موجب جلب غایب و اخذ گرو - وثیقه - می شده است. به عبارت دیگر گرو گرفتن یا اخذ وثیقه به اصطلاح امروز ویژه پرونده های کیفری نبوده است. و برای دسترس بودن خواننده نیز به اصطلاح امروز قرار وثیقه البته در صورت ازش ماند شدن (= غیبت و عدم حضور در دادگاه) صادر می شده و حتی برای خواهانی که در جلسه دادگاه حاضر می شده است هم پس از جلب، از او برای حضور در جلسات و اجرای حکم، وثیقه یا به اصطلاح وقت گرو می گرفته اند...

۱۰ کا هج دو تک توزن بی کنیشن ازن ۳ پت دو تک بی کا هرو ۳ هم ماری بی کونیت این یانی

شایت.

هرگاه از دوده، توزش باید کنند (=مطالبه تعهد و طلب کنند) و سه زن به دوده است مگر که هر سه را همماری کنند (=طرف دعوی کنند) جز این نشاید.

شرح: اگر از دوده توزش یعنی ادعای طلب باید کنند و به آن دوده سه زن باشند در اینصورت جز آنکه هر سه زن را طرف دعوی یا هم ماری قرار دهند، شایا (قانونی) نیست یا به اصطلاح متن پهلوی کتاب نشاید. بنظر می‌رسد به موردی مربوط است که در دوده هیچ مردی نمانده که پس از کدخدا، سرپرستی دوده را به عنوان سردار همراه با کدبانو به عهده بگیرد، که در اینصورت طرح دعوی به طرفیت شخص زنان موجود دوده باید طرح گردد.

۳. زن یت دو تک ستور کاتوزشن به دو تک خواهیت آکا - چ هچ دو تک توزشن - ای خواهند یت هچ سردار نی شایت.

زن به دوده «ستور» است هرگاه توزش (طلب و ایفای تعهد) برای دوده بخواهند و هرگاه نیز از دوده ایفای تعهد و یا پرداخت دین را خواهند، جدا از سردار نشاید.

شرح: ستور به زن فرضی یک عضو متوفای دوده می‌گفتند. شیوه کار این بوده است که از دارایی متوفا که بی‌فرزند در گذشته، امکان ازدواج دختر یا زنی را با یک شوی فراهم می‌آوردند. در این صورت این زن در عین حال به عنوان زن ستوری متوفا نیز به همسری متوفا درمی‌آمده است تا فرزندان که از شوی واقعی بدینا می‌آورده، فرزندان متوفی نیز به حساب آید و خویشکاری (=وظیفه) متوفی در زندگی که مبارزه با بدی از طریق ادامه نسل هستان ایزدی از جمله مردم - انسان - است و طبق باورهای زرتشتی می‌باید ادامه یابد تعطیل نگردد. با توجه به این مقدمه این دادستان امکان طرح دعوی علیه زن ستوری را مطرح می‌کند و می‌گوید: هرگاه در یک دوده زنی به عنوان ستور هست و کسی توزش (=طلب و ایفای تعهد) از دوده ادعا کند و بخواهد، در این صورت جدا از سردار دوده نمی‌تواند اقدام کند و اصولاً در مورد هرگونه مطالبه توزش (طلب و ایفای تعهد) از دوده، نیز این چنین است. یعنی زن ستوری متوفا و سردار هر دو باید طرف دعوی قرار گیرند.

۴. کا دو تک سردار آیس، کتک بانوک پت پیشماری آپسماری هیر دو تک به دادستان نی خواهیشن.

هرگاه سردار دوده و پسر {طرف دعوی واقع شده‌اند}، کدبانوی دوده را برای طرح دعوی در هیر (= دارائی) دوده به عنوان خواهان و یا خوانده به دادستان (= به محاکمه و دادرسی) نباید بخواهند.

شرح: اگر موضوع متنازع فیه هیر (= دارائی) دوده باشد و دعوی علیه سردار دوده و پسر کدخدای متوفا، مطرح شده باشد دعوی درست طرح شده است و لزومی ندارد که کدبانوی دوده یعنی زن متوفا هم طرف دعوی واقع گردد.

۵. کا سردار اکتک بانوک پت توزش کتک خوتای خواستوک بویند آپت توزش خواستک دو تک بی اسپارند آیس اندر دو تک به پرنایی رسیت پت اوی کی خواستک بی کرت گرفت هممار بویت پت پیشماری دادستان خوب.

هرگاه سردار و کدبانو برای توزش (= ادای دین و ایفای تعهد) کدخدا، خواستوک بوند (= خستو شوند، اقرار کنند) و برای این توزش، خواسته (= مال) دوده را بسپارند و پسری در دوده به برنایی (= سن رشد) رسد، به اوی که خواسته بکرد گرفت (= مال را مطالبه و وصول کرده) هممار شود (= طرف دعوی شود)، به پیشماری دادستان (= برای طرح دعوی در محکمه) خوب است.

شرح: پیشتر گفتیم نماینده قانونی دوده را کدخدا می‌گفته‌اند. با درگذشت او، همسرش با عنوان کدبانو با یکی دیگر از مردان دوده با عنوان سردار، قائم مقام قانونی کدخدای متوفا می‌شدند و نمایندگی قانونی دوده و سرپرستی نابرنایان (= صغار) به عهده آنان می‌افتاد. هرگاه دعوی علیه دوده مطرح می‌گردید و نمایندگان قانونی مذکور اقرار به دین و قبول آن می‌کردند و یا همین نمایندگان یعنی سردار و کدبانو برای توزش (= ادای دین یا ایفای تعهد) کدخدای متوفا، مال دوده را برای ایفای این تعهد یا دین به متعهدله می‌دادند و یا به اصطلاح خود متن می‌سپاردند و سپس پسری در دوده به برنایی (= سن رشد، ۱۵ سالگی) می‌رسید و نسبت به این عمل سردار و کدبانو معترض می‌بود، می‌توانسته علیه گیرنده مال مدعی شود یا به عبارت متن پهلوی «با کسی که خواسته بکرد گرفت، هممار

شود به پیشماری» یعنی به عنوان خواهان با او هممار (=طرف دعوی) شود و طرح دعوی کند، که در این صورت، دادستان (رسیدگی و صدور رای) خوب (=قانونی و مجاز) است.

در این دادستان موضوع مهم، به رسمیت شناختن حق اعتراض صغیری است که پس از رسیدن به سن رشد، حق می‌یابد نسبت به نظر و اقدام قیم و سرپرست قانونی خود یعنی سردار و کدبانو به مخالفت و اعتراض برخیزد و اقدام آنها در زمان صغر سن خودش را از طریق پیشماری (=طرح دعوی) در دادگاه باطل کند و مالی را که از دوده به کسی به عنوان بدهی کدخدای متوفا داده‌اند و آن صغیر به سن رشد رسیده هم در آن اموال دوده سهم داشته است، باطل کند و آن اموال را که از اموال مشترک دوده بوده است از گیرنده بازپس بگیرد و به دوده برگرداند!

در حقوق کنونی ما از نص و نیز وحدت ملاک مواد ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۷ و ۹۴ قانون امور حسبی* و نیز مواد ۱۲۳۵ و ۱۲۳۸ و ۱۲۴۰ و ۱۲۴۲ قانون مدنی** چنین

* - از قانون امور حسبی:

ماده ۷۹- قیم باید در تربیت و اصلاح حال محجور سعی و اهتمام نماید و در امور او رعایت مصلحت را بنماید.
ماده ۸۰- قیم باید اموال ضایع شدنی محجور را بفروشد و از پول آن با رعایت مصلحت محجور مالی خریداری و یا به تربیت دیگری که مصلحت باشد رفتار نماید.

ماده ۸۱- قیم می‌تواند با رعایت مصلحت اموال منقوله‌ای که مورد احتیاج محجور نیست فروخته و نسبت به پول آن مطابق ماده فوق عمل نماید.

ماده ۸۲- قیم باید هزینه زندگانی محجور و اشخاص واجب‌الثقّه او و همچنین هزینه معالجه آنها در بیمارستان و غیره و هزینه لازم دیگر از قبیل تربیت اطفال محجور را بپردازد و اگر محجور دیوانه باشد باید به حسب اقتضاء در خانه یا بیمارستان تحت معالجه قرار داده شود.

ماده ۸۳- اموال غیرمنقول محجور فروخته نخواهد شد مگر با رعایت غبطه او و تصویب دادستان.

ماده ۸۷- قیم باید بعد از رفع حجر اموال محجور را به تصرف او بدهد و اگر در مدت حجر سمت قیمیت از قیم سلب و به جای او شخص دیگری معین شود اموال را به تصرف قیم بعدی بدهد.

ماده ۹۴- در صورتی که قیم متعدد بوده و با شرکت یکدیگر در اموال محجور تعدی یا تفریط نمایند هر یک از آنها مسؤلیت تضامنی دارند و اگر بعضی از قیمین بدون شرکت دیگران تعدی یا تفریط در اموال محجور نمایند مسؤلیت متوجه به کسی خواهد بود که تعدی یا تفریط کرده است.

** - ماده ۱۲۳۵- مواظبت شخص مولی علیه و نمایندگی قانونی او در کلیه امور مربوطه و حقوق مالی او با قیم است. (بقیه در زیرنویس صفحه بعد)

ماده ۱۲۳۸ قیمی که تقصیر در حفظ مال مولی علیه بنماید مسؤل ضرر و خسارتی است که از نقصان یا تلف آن مال حاصل شده اگر چه نقصان یا تلف مستند بتفریط یا تعدی قیم نباشد.

برمی آید که قیم هر چند در صورت عدم رعایت غبطه و مصلحت مولی علیه و نیز هرگونه تعدی و یا تفریط نسبت به اموال و یا نقصان و تلف ناشی از تقصیر در حفظ اموال مولی علیه مسؤول است و خسارات ناشی از آن متوجه اوست، ولی اینکه مولی علیه بتواند پس از رسیدن به سن رشد علیه اقدامات و معاملات قیم طرح دعوی کند و آنها را باطل کند، چیزی بنظر نمی رسد. البته در ماده ۴۹۹ قانون مدنی آمده است: «هرگاه متولی با ملاحظه صرفه وقف مال موقوفه را اجاره دهد اجاره به فوت او باطل نمی گردد» که از وحدت ملاک آن می توان استفاده کرد که اگر متولی در اقدام خود برای اجاره رعایت و ملاحظه صرفه موقوفه را نکند می توان اقدام او را باطل کرد. و نه خسارت و جبران آن را از او خواست. این حکم با توجه به اینکه به اعتبار زائل شدن سمت متولی ولو با مرگ او مطرح شده است، می تواند با توجه به وحدت ملاک به سمت قیم و ازاله قیمومت به علت رسیدن مولی علیه به سن رشد نیز تسری یابد. مواردی نیز در فقه دیده می شود فرضاً لغو نکاح از طرف دختر صغیر پس از رسیدن به سن بلوغ یا رشد، به علت اینکه رضایتی به عقد نکاحی که قیم اش در زمان صغارت برای وی با مردی بسته است، ندارد. این موارد از نظر ردیابی مقررات حقوقی گذشته باستانی ایران در حقوق کنونی برای علاقمندان مهم است. یک رد و نشان از این گذشته نیز موضوع تملیکی بودن داد (= انتقال مالکیت) است که آن را نیز پیشتر آوردیم.

عجیب است که دارشن بکرت پسمار به این گو آن ایام بوت بیتاک کنیشن آهکراش بیتاک کرتن نی توان خواستک پت آن دستوری بی ایسپاریشن. آکا دارشن اسون پت دو تک بی کا آور بیتاک کنیت گو آن توزشن به ایپت کردن این یا خواستک داریشن هچ دودک بی نی کنشن.

جایی نوشته که هرگاه دارش بکرد (= تصرف کرد، گرفت) پسمار به اینکه آن وام بوده، باید پیدا (= ثابت، آشکار) کند و اگرش پیدا کردن نتوان، خواسته به آن دستوری باید اسپارند. و هرگاه دارش، اسون به دوده {می سپارند} ولی هرگاه آور، پیدا کند (= به

ماده ۱۲۴۰- قیم نمی تواند بسمت قیمیت از طرف مولی علیه با خود معامله کند اعم از اینکه مال مولی علیه را بخود منتقل کند یا مال خود را به او انتقال دهد.

ماده ۱۲۴۲- قیم نمی تواند دعوی مربوط بمولی علیه را بصلح خاتمه دهد مگر با تصویب مدعی العموم.

یقین ثابت کند) که آن توزش بیاید کردن (= بدهی و تعهد را باید ایفا کنند) این یا (جز این؟)، خواسته دارش از دوده بنکنند (= مال دوده را تصرف نمی کنند. و باید مسترد کنند. شرح: در تکمیل توضیحات پیشین، یاد آور می شویم که در این دادستان (= رای)، به وضوح دخالت دستوری (= نهاد دادسرا در نظام قضائی کنونی ایران و جهان)، را می بینیم، این رای که وابسته به موضوع رای پیش (شماره ۵) است چنین آمده که مقررله و تصرف کننده اموال دوده در صورتی که بعداً طرف دعوی نابرنّا (= صغیر) که به سن رشد رسیده قرار بگیرد، چون اقرار سردار و کدبانو را در مورد دین دوده به مقررله نپذیرفته است این مقررله است که باید پیدا (= ثابت) کند که این دارش از بابت وام و تعهد دوده، بوده است. در غیر اینصورت، اگر نتواند این مطلب را ثابت کند، آن خواسته (= مال) را به آن دستوری (نهاد دادسرای مربوط) باید سپارند و اگر خواسته آسون (= کم) باشد می توانند به دوده بسپارند و در نهایت در صورت اثبات استحقاق وصول، خواسته را از دوده نباید جدا کنند و باید به دوده مسترد کنند.

لا کاتوزشن پیتر خواهند زن بیت دو تک بیت آن ایچ بیت دو تک پس هچ سردار همیس هممار کنشن.

هرگاه توزش (ایفای دین - تعهد) پدر خواهند، زن به دوده پدر و آن نیز به دوده پسر از سردار همه هممار (= طرف شکایت و دعوی) باید کنند.

شرح: پدر که در گذشته است، دین و یا تعهدی ایفا نشده دارد. کسی که مدعی این دین و یا تعهد است برای مطالبه باید دعوی را علیه زن که به دوده پدر متوفاست و زن که به دوده پسر است، البته آن پسری که سردار دوده شده است، طرح کند و همگی آنها را طرف دعوی قرار دهد.

۸ جیایکی نیبشت کو هچ بیت به دو تک پس پتیگرتک زیوانداکان بیت بخت شویت جیون پوسان وه برز اتور فرنیغ گفت خواستک بیت ابر ماند برسیت آهچ دو تک پس توزشن بیت اند کنیشن چند خواستک بیت خویش بوت.

جیایی نبشت که از پدر به دوده پسر پذیرفته (= پسرخوانده) زندگان پدر به بخت شود (= در گذرد) آنگونه که پوسان وه برز اتور فرنیغان گفت خواسته به ابر ماند برسد و از دوده

پسر توزش پدر (بدهی و تعهد پدر) اند (= به اندازه) خواسته پدر خویش بود.
 شرح: پسر خوانده در زندگان (= حیات) پدر درمیگذرد، دوده این پسرخوانده درگذشته در صورت درگذشت بعدی آن پدر، از برماند (= میراث، ماترک) او ارث می‌برد. و از دوده پسر نیز دین و تعهد پدر به اندازه مال پدر خویش بود (= به اندازه مالکیتی که از پدر به ارث رسیده) مطالبه طلب و تعهد باید کند.

۹- کا چیش به دو تک، کی کتک بانوک اندر، خواهند هر دو تک سردار خواستن نی کامیت کتک بانوک خواست نی توان. کا کتک بانوک خواستن کامیت دو تک سردار اندر راینیت این بی گویت کو کتک بانوک نی کامیت بت دادستان گفت، دو تک سردار بت هچ کتک - بانو دادستان دات بت خوب داشتن این تا زمان کا راینیش دادستان نی سر. این یا کا راینیش دادستان سر تا چیش به دو تک آپاییت ایسپاردن بت چیش بتگرفتن کتک بانو ایچ اندر ایپیت.

هرگاه چیز به دوده که کدبانو اندر، خواهند، اگر دوده سردار خواستن نکامد کدبانو خواست توان. هرگاه کدبانو خواستن کامد، دوده سردار اندر راینیش این بگوید «کتک بانو نکامد به دادستان گفت»، دوده سردار جدا از کدبانو دادستان داد، به خوب داشتن. این تا زمان هرگاه راینیش دادستان نه سر. این یا (= مگر) هرگاه راینیش دادستان سر. تا چیز به دوده باید سپاردن، به چیز پذیرفتن، کدبانو نیز اندر باید.

شرح: هرگاه چیز به دوده (مالی متعلق به دوده) که کدبانو در آن است متنازع فیه است و آن را باید از دوده کنند (= بخوانند) اگر دوده سردار خواستن نکامد، کدبانو خواست توان. یعنی اگر سردار دوده موافق نباشد که چیز متنازع فیه را بخواند و برای آن طرح دعوی کند. کدبانو می‌تواند آن را بخواند. هرگاه که کدبانو آن را بخواند و سردار در راینیش (= هنگام برگزاری دادگاه) بگوید که کدبانو نکامد به دادستان گفت (= نمی‌خواهد به دادگاه بیاید و سخن گوید) در اینصورت اگر دوده سردار را جدا از کدبانو، (بی کدبانو) دادستان دهد، یعنی دادرسی را بی حضور کدبانو برگزار کند، باید به خوب داشت (= مجاز است) و این امر تا زمانی که راینیش دادستان (= جریان محاکمه) نه سر است (= پایان نیافته) چنین خواهد بود، به جز هرگاه که راینیش دادستان سر (= مگر که دادگاه پایان یابد) و تا آن زمان که چیز مورد نزاع را باید به دوده سپردن، و به چیز

پذیرفتن (= هنگام قبول یا وصول محکوم به) کدبانو نیز اندر باید (= باید حاضر باشد) به زبان حقوقی امروز، حضور کدبانو جز در هنگام اجرای حکم و تحویل محکوم به به دوده، ضروری نیست. و می‌تواند به دادگاه نیاید که در این صورت حضور سردار به تنهایی کافیهست. و در صورتی که کدبانو با اصل مطالبه و طرح دعوی موافق باشد، سردار دوده می‌تواند با اعلام این امر که کدبانو نمی‌خواهد در دادگاه شرکت کند به تنهایی طرح دعوی کند و فقط هنگامی حضور کدبانو لازم است که حکم به نفع دوده صادر شده باشد و بخواهند محکوم به را به دوده تحویل دهند.

۱۰- یاتک گو خواستوک بوٲ سردار راد یت دو تک گمارت، خواستوکی راد یتیرگیر یشن. دادگوی خواستوک بوٲ سردار را به دوده گمارد، خواستوکی را باید پذیرفت، شرح: وکیل پذیرفته و خواستار شده از سوی سردار را که برای دوده گمارده است به علت پذیرش و خواستاری، باید پذیرفت. این دادستان می‌تواند اینگونه نیز معنی دهد که: اگر سردار اقرار به گماردن دادگو (= وکیل دادگستری) برای دوده کند به دلیل این اقرار باید آنرا پذیرفت. زیرا خواستوگ و خواستوگی که در متن‌های فارسی کنونی نیز به صورت خستو (= مقز) و خستو شدن (= اقرار کردن) به کار رفته است را می‌توان در متن به همین معنی گرفت.

۱۱- زن دو تک ستور، کارخم کنیت کاچ ستمم آیاریک ویناس کنیت آکا- چ ایاتخشایی ها ابر خواستک پتکاریت یت دادستان ابر خواست سردار اندر نی ایایت. زن دوده ستور، هرگاه زخم کند و هرگاه ستمم و دیگر گناه کند و هرگاه نیز ناپادشاهانه (بدون مجوز و غیرقانونی) بر خواسته‌ای پیکارد به دادستان (محاكمه) برخواست سردار اندر نیاید.

شرح: اگر در دوده زنی ستوری باشد و آن زن زخم یا ستم یا دیگر گناهی مرتکب شود و هرگاه نیز برای خواسته‌ای (= مالی) پیکارد (= دعوی و تنازع کند) در دادستان (= برای رسیدگی و محاکمه)، برخواست (= احضار) سردار اندر نیاید (ضرورتی ندارد). نکته مهم در این دادستان (= رای) حق زن ستوری به طرح دعوی و پیکار بی موافقت و یا حضور سردار دوده است.

۱۲- وایبار نیشتم کو کا هج دو تک توزشن بی کونیشن اکتک بانوک نکیر اک آسردار خواستوک بویت خواستوکی سردار بی آور تیشن آداتستان رایینیتن راد کتک بانوک سردار گو ماریشن آکا اندر رایینیشن کتک بانوک خواستوک بویت سردار ی بگمارند نکیر اک بویت نکیرانی سردار پس کار نیست.

و. وایبار نوشت که هرگاه از توده توزش باید کنند (=ادای دین و تعهد باید بخواهند) و کدبانو نکیرا (=منکر) است و سردار خواستوک بُود (=خستو، مقرر است)، خواستوکی سردار را باید به آورت کنند (اقرار سردار را باید مهر کنند) و دادستان رایینش را (و برای انجام محاکمه) کدبانو، سردار [دیگری] باید بگمارد هرگاه اندر رایینش (=هنگام دادرسی) کدبانو خواستوک بُود، سرداری بگمارند، نکیرا بود، نکیرایی سردار پس کار نیست.

شرح: از این دادستان که در آن به نظر و وایبار نیز استناد شده است چنین برمی آید که اختلاف نظر بین سردار و کدبانو که پس از درگذشت رییس دوده یعنی کدخدا، سرپرستی و نمایندگی قانونی دوده و نابرنایان (=صغار) را به عهده داشته اند، امکان پذیر بوده است. و در هر حال نظر کدبانو مهم و مؤثر بوده است زیرا در این دادستان (=رای) پرونده ای مطرح بوده که در آن دوده طرف دعوی مطالبه دین و تعهد قرار گرفته است و در مورد آن کدبانو با سردار اختلاف نظر دارد، به این صورت که سردار نسبت به دین دوده به سوّد خواهان خسّو (=مقرر) است ولی کدبانو نکیرا (=منکر) است، در چنین حالتی اقرار سردار را باید بنویسند و به آورت کنند (مهر کنند) و برای جریان دادرسی در این مورد، کدبانو سردار دیگری باید بگمارد. اگر در جریان دادرسی کدبانو خسّو (=مقرر) شود و سرداری که بگمارند نکیرا (=منکر) باشد نکیرائی (=انکار) او کار نیست (=مؤثر نیست). که باز هم دلالت بر اعتبار نظر کدبانو در برابر سردار است. و دلالت بر این امر دارد که هر چند پس از مرگ کدخدا ریاست و نمایندگی قانونی دوده به عهده کدبانو و سردار بوده است ولی دست کم در این دادستان (= رای) سردار نمی توانسته برخلاف نظر کدبانو عمل کند.

اینک نوبت به در بعدی کتاب، در داد به معنی انتقال مالکیت، می رسد. این مقوله نیز

مانند زمان ما از اهمیت بسیاری برخوردار بوده است: اصطلاح داد بُود به معنی انتقال صورت نگرفته و تحقق نیافته، و اصطلاح داد بُود، به معنی انتقال صورت گرفته است. در مورد مالکیت نیز واژه‌ای که به کار برده‌اند: «خویشی و خویش بودن» است می‌باشد. در اینجا از کل ۳۰ دادستان ثبت شده این در، ۱۶ دادستان را برای نمونه، با آوانویسی، برگردان و شرح فارسی می‌آوریم تا در حد خود گام کوچکی برای شناساندن و جلب توجه همکاران محترم و حقوقدانان به این گنجینه عظیم ادبی - حقوقی - تاریخی ایران و جهان، برداشته باشیم:

۱۳- در دات (در داد، انتقال مالکیت، هبه)

X ۱ - ...* آتور فرنېغ مت پس هج آن، یت آن دات، به آتور فرنېغ رسیت.
:... به آذر فرنېغ آمد (=منتقل شد) پس از آن به آن داد (=انتقال) به آذر فرنېغ رسید.

X ۲ - کاگویت کو خواستک ی به من رسیت به تو داد. آن ش اندر آن ای خویش بوت کا پاچ رسیت نی دات بویت. آکا-بیش اندر آن ای نی بی ش بیش هج آن پاشت خویش بوت آپس هج آن پاشت رسیت دات بویت.

هرگاه گوید که خواسته‌ای به من رسد به تو دادم. آن ش اندر آن زمان خویش بود، هرگاه باز رسد نداده بُود و هرگاه اش اندر آن زمانی نه به اش پیش از آن پاشت خویش بود و پس از آن پاشت رسد، داده بُود.

شرح: اگر کسی بگوید خواسته (=مالی) رسد به تو دادم. در این صورت این پاشت (=قرارداد، شرط) شامل خواسته‌ای (=مالی) نمی‌شود که در زمان قرارداد متعلق به خویش بوده ولی پس از پاشت (=قرارداد، شرط) به او باز رسیده است زیرا ناقل گفته است مالی که رسد. نه مالی که از پیش از پاشت متعلق به خودش بوده و فقط پس از پاشت بازگردانده‌اند.

X ۳ - کاگویت کو پس هج ۱ سال خواستک من خویش تو خویش آن دات بویت پس هج آن

* - بخشی از آغاز این در کتاب نیز گم شده و نقطه چین و X نمایانگر بخش گمشده است.

سال خویش.

هرگاه بگوید پس از ۱ سال خواسته من خویش، تو خویش. آن داد بُود پس از آن سال، خویش.

شرح: اگر بگوید خواسته که من خویش است (=مال که در مالکیت من است) پس از یک سال تو خویش (مال تو، تو را خویش) در این صورت داد بُود (=انتقال است) و پس از آن سال، خویش [اوست].

۴X - کا فرخو به میهرین گویت کو خواستک به فر خو خویشی من رسیت، تو خویش پس کس به فرخو خواستک دهیت آمیهرین اندر نی اپاپیت گویت آن خواستک یت فرخو بی نی ایستیت چه میهر ان یت داد بن یتگر شن یتتاک کنیت نی ایگون بویت چيون کا به اپور نایک خواستک دهند اُپیت گویت کو - م اندر نی اپاپیت.

هرگاه فرخ به مهران گوید که خواسته‌ای که به خویشی من رسد، تو خویش (=مال تو) پس کسی به فرخ خواسته دهد و مهران اندر نباید گوید آن خواسته به فرخ نایستد، چه مهران به داد (=هنگام دادن - هنگام انتقال) بن پذیرش (آغاز قبول) را پیدا باید کند (=اعلام باید کند). نه اینگون بود چگون هرگاه به نابرننا (=صغیر) خواسته دهند و پدر گوید که ام نباید (=مرا نباید، نمی خواهم).

شرح: اگر فرخ به مهران بگوید مالی به مالکیت من رسد مال تو. سپس کسی به فرخ مالی دهد و مهران اندر نباید گوید (نپذیرد) در آن صورت آن مال به فرخ نمی‌رسد و مالکیت برای او مستقر نمی‌گردد زیرا مهران به داد (=هنگام انتقال) مالک آن مال ولو که هنوز نرسیده بوده، شده است، ولی وقتی آن را قبول نمی‌کند یا به قول متن پهلوی بن پذیرش پیدا (=اعلام) نمی‌کند، مال هم انتقال نمی‌یابد. و فرخ که حق تملک خود را پیش از رسیدن مال به مهران داده است حقی برایش نمانده که صاحب آن شود یا برایش مستقر گردد. این نه مانند آن است که به نابرنایی (صغیری) مالی دهند و پدر گوید که ام نباید (=نمی‌پذیرم مرا نیاز نیست).

از این دادستان چنین برمی‌آید که طبق نظر قانونگذار ساسانی انتقال مالکیت، مملک است و تعهد به انتقال نیست. در حقوق مدنی کنونی ایران نیز برخلاف حقوق اروپایی

عقد بیع و انتقال مملک است ولو آنکه قرارداد و یا لفظ آن دلالت بر زمان دار بودن عقد و تحویل مبیع یا ثمن در آینده باشد. به ماده ۳۶۲ قانون مدنی نگاه کنید.

۵X - آکاشوی خواستک ای رسیت بی دهیت. پس زن خویش پت ویندیشن پاتخاشی کنیت ا کا-چ- ایش خواستک دهند گویت کو- م نی اپاییت. بوت کی ایتون گفت کو زن پت ویندش پاتخشای، نی پاتخشای کرتن بی خواستک ایش دهند، پاتخشای کا بیگیریت اکانی پتیگیرت هچ بن بی نی آیت. و هر ام گفت کو زن پت ویندش پاتخشای کرتن اچه ویندش پت زن بی ایستیت به شوی نی رسیت میتوک ماه ایچ این واچک پت اسکاریشن گفت ابوت کی گفت کو کا- ش زن پت ویندش پاتخشای کرت آ... ش پتیگیر شن پینا کنیت بویت.

و هرگاه شوی خواسته‌ای رسد، بدهد، پس زن خویش به ویندش آن پادشا کند. و هرگاه نیز- ش خواسته دهند گوید که ام نباید... بود کسی که ایدون گفت که زن به ویندش پادشاه کردن، نه پادشاه کردن، بی (=بلکه) خواسته‌ای اش دهند پادشاه هرگاه پذیرد، و هرگاه نپذیرد از بن بنیاید. بهرام گفت که زن به ویندش پادشا کردن و چه ویندش به زن بایستد به شوی نرسد. میتوک ماه نیز این واچک (=واژه) به اسکارش (=سگالش و تحقیق) گفت و بود کسی که گفت که هرگاه- اش زن به ویندش پادشاه کرد پذیرش آن را پیدا کند، بُود.

شرح: هرگاه مالی به شوهر برسد، و کسی به او دهد. سپس زن خویش را برای ویندش (=بهره‌برداری از آن) پادشاه کند (=اختیار دهد) و هرگاه نیز مالی را دهند گوید که ام نباید (=مرا نباید لازم ندارم)، کسی- یکی از حقوقدانان- ایدون گفته که زن را به ویندش پادشاه کرده است نه به خواسته (=مال) که به اش دهند، از اینرو زن درباره آن ویندش (=بهره‌برداری از مال) وقتی پادشاه است و می‌تواند استفاده کند که شوی او خود مال را پذیرد و هرگاه نپذیرد، مالکیت آن مال و در نتیجه بهره‌برداری از آن اصولاً از بن بنیاید (=به کل نمی‌آید، منتقل نمی‌شود). بهرام که حقوقدانی دیگر و پدر نویسنده کتاب است گفته که ویندش (حق بهره‌برداری) متعلق به زن است و زن را به ویندش (باید) پادشاه کردن. و چه (=زیرا که) با انتقال ویندش از سوی شوی قبل از رسیدن مال، شوی ویندش را به زن داده است و این ویندش به زن بایستد، و دیگر از دست او بیرون

شده و به شوی نرسد. میتوک ماه نیز که حقوقدانی دیگر است، با سگالش و پژوهش گفته است که هر گاه زن را درباره ویندش پادشاه می‌کند و اختیار می‌دهد، اختیار پیدا کردن پذیرش (اعلام قبول) را هم داده است. و بنابراین اگر زن اعلام پذیرش کند حق ویندش آن مال به او می‌رسد هر چند شوی اصل مال را نپذیرد...

در این دادستان نظر سه حقوقدان را آورده‌اند یکی بی‌نام و دو تن با نام و از این نظر جالب است، که با هم اختلاف نظر هم دارند، این نشان می‌دهد که تا زمانی که کرده (= رویه) ای رسمی ایجاد نشده قضات و حقوقدانان استنباط و آرای متفاوت در موضوع واحد هم می‌توانسته‌اند داشته باشند، در دادستان شماره ۴ از در و دیدیم که از آرای که به صورت رویه دائمی درمی‌آمده و طبق اصطلاح وقت می‌باید «به کرده دارند» و بعضی از آنها را در کتاب دادستان نامه آورده‌اند، سخن به میان آمده است. و عنوان یکی از «در»های کتاب نیز «در واهگ پندی به کرده داشتن گویند آ آبر نیز دادستان نامک نپشت ایستت» می‌باشد یعنی در چند سخن که گویند باید به کرده دارند (= رویه محسوب کنند) و در دادستان نامه آمده است.

۶. کاگویت کو اسیم به خویش من مت آزر به خویشی من رسیت چند ارز ۲۰۰ وهاک ارزیت تو خویش هید بویت آزرنی رسیت اسیم ۷۰ بی‌دهیشن.

و هرگاه گوید که سیم به خویش من آمد و زر به خویش من رسد چند ارز ۲۰۰ بها ارزد تو خویش (= مال تو) بُود و زر نرسد، سیم ۷۰ باید دهد؟

شرح: همانگونه که می‌بینید، متن و معنی آن قابل تأمل است ولی در هر حال سخن از کسی است که می‌گوید نقره‌ای را که به خویشی (= مالکیت) اش آمده و زری که به او برسد را معادل ۲۰۰ درم به مالکیت تو باشد در این صورت اگر زر نرسد، باید معادل ۷۰ درم نقره دهد. توجیهی که می‌توان ارایه داد این است که...؟ بهتر است کمی بیندیشیم و خودمان پاسخ را بیاییم. پاسخ روشنی دارد.

۷. آکاگویت کو اسیم به خویشی من مت آسیم به خویشی من رسیت چند ارز ۲۰۰ وهاک ارزیت تو خویش آیس هج آن اسیم نی رسیت اداک - ایچ ۲۰۰ هج اسیم اوی - ش مت پت نا مچیشمت پیتاک کنیشن آبی اسپاریش آکا ایوک زر آ ایوک اسیم گویت یئتار نی بویت چیگون

کاگویت کازر اسیم به خویش من مت چند ارژ ۲۰۰ وهاک ارژیت تو خویش انیم زر انیم اسیم دهیش.

هرگاه گوید، که سیم به خویش من آمد و سیم به خویش من رسد چند ارژ ۲۰۰ بها ارزد تو خویش (=مال تو) و پس از آن سیم نرسد به این نیز ۲۰۰ = سیم از او ی - ش آمد به نامچشت (= نامزد) باید پیدا کند و بسپارد و هرگاه یک زر و یک سیم گوید جدا نبود چگون هرگاه گوید هرگاه زر و سیم به خویشی من آمد چند ارژ ۲۰۰ بها ارزد، تو خویش و نیم زر و نیم سیم باید دهد.

شرح: هرگاه بگوید سیم (=نقره) ای اگر به من رسد معادل ارزش ۲۰۰ [درم] برای تو و پس از آن، نقره ای نرسد به این نیز ۲۰۰ درم نقره که به او بیاید را باید نامزد کند که پردازد و بسپارد و این را باید پیدا (=اعلام) کند هرگاه هنگام گفتن یک بار بگوید زر و یک بار بگوید سیم. اینها از هم جدا نیستند مانند این است که بگوید زر و سیم به خویشی (=مالکیت) من آمد معادل ارزش ۲۰۰ [درم] تو خویش (=مال تو) و نیم آن را زر و نیم آن را سیم (=نقره) باید دهد.

۸- کاگویت کو - م این دستکرت به تو دات آن دستکرت اهره چه پت آن دستکرد داشت ایست پت دات بویت.

هرگاه گوید که این دستکرد به تو داد آن دستکرد و هر چه به آن دستکرد داشت است داد بود.

شرح: هرگاه دستکردی (=ملکی) را به طور مطلق به کسی دهند، لوازم و لواحق آن را هم داده اند. دستکرد ملک زراعی شامل عرصه و اعیانی و جوی های آبیاری بوده است.

۹- آکاگویت کو - م این دستکرت اهره چه پت این دستکرت داشت ایستیت به تو دات ستور - ایچ انشهر یکی کی کار آن جیاک کنیت دات بویت.

: و هرگاه گوید که م این دستکرد و هر چه به این دستکرد داشت است به تو داد، ستور نیز آنشهر یکی که کار آن جا کند، داد بود.

شرح: اگر بگوید دستکرد یا هر چه به این دستکرد داشته است را به تو دادم، شامل

ستور (= چهاربایان) و انشهر یکی که کار آن دستکرد را هم می‌کند خواهد بود. پیشتر گفتیم انشهریک یا ناشهروند به اسیران جنگی می‌گفته‌اند.

۱۰ - کاگویت کو - م این دستگرت هج هرو چه - ش اندر همیس به تو دات و بیچیر ای اندر آن دستگرت ایستیت آخواستک - ایچ ای یت آئی جیاک یت ویچیر شایت داشتن آکھس - ای هج این جیاک رادینیت ایستیت آکار یت ایاریک جیاک کنیت دات بویت.

هرگاه گوید که - م این دستکرد از هر چه - ش اندر همش به تو داد، گزیر - نیز ای اندر آن دستکرد است و خواسته - نیز ای به آن جا به گزیر، شاید داشتن و کھس (= کاریزی) از اینجا رایبیده (= روان کرده‌اند - کنده‌اند) و کار به دیگر جا کند (و کار آبیاری دیگر جاها را می‌کند) داده بُود.

شرح: اگر مورد انتقال «این دستکرد از هر چه - اش اندر، همش» باشد شامل گزیر (= رای یا سند قضائی) که در آن دستکرد است و خواسته (= مالی) نیز به آنجا که در گزیر مذکور آمده [و بیرون از دستکرد است] می‌شود و همچنین شامل کاریزی خواهد بود که از اینجا یعنی خود دستکرد رایبیده است (= روان کرده و کنده شده است) و کار به دیگر جاها کند (= و کار آبیاری برای دیگر جاها را می‌کند).

۱۱ - کاگویت کو - این دستگرت هج هرو چه - ش اندر همیس به تو آن دستگرت به تو دات این دستگرت به اوی دات بویت ویچار اندر این دستگرت کرت ایستیت اوش خواستک یت آن دستگرت یت - ایش شاییت داشتن آکھس هج جیاک رادینیت ایستیت آکار یت آن جیاک کنیت نیم به اوی آنیم به آی دات بویت.

هرگاه [خطاب به دو نفر] بگوید: این دستکرد از هر چه‌اش اندر همش به تو دادم، [به نفر دوم هم بگوید] آن دستکرد به تو دادم، در اینصورت، این دستکرد را به او [یعنی نفر اول] و «آن» دستکرد را به او [نفر دوم] داده است. گزیر اندر «این» دستکرد است او - ش خواسته به آن دستکرد به‌اش شاید داشتن، و کھس (= کاریزی) که از جا رایبیده است (= روانیده و کنده است) و کار به آن جای کند (= و کار آبیاری انجام می‌دهد) نیم به او نیم به او (دیگری) داده بُود.

شرح: بنظر می‌رسد دادستان (= رای) درباره موردی است که انتقال دهنده، دو قطعه

ملک زراعی دارد و آنها را به دو نفر انتقال می‌دهد و خطاب به هر دو می‌گوید: «این» دستکرد از هر چه - اش اندر، همش به تو «وآن» دستکرد به تو دادم، در این صورت هر کدام از این دو ملک‌های مورد نظر را که با «این» و «آن» مشخص شده خواهند داشت و به آن دو نفر داده است، ولی نفر اول افزون بر ملک مشخص شده اش حق مالکیت هر چه را هم که در آن است از جمله حق مالکیت‌گزییر (= رای و هرگونه سند قضائی دال بر مالکیت هم که در آن ملک هست) را قانوناً خواهد داشت و هر خواسته‌ای نیز که در «آن» ملک متعلق به انتقال دهنده؟ است ولی کهس (= کاریزی) را که از جای این دو ملک رایینیده (= روانیده و کنده‌اند) و کار به آنجا کند (= کار آبیاری آنجا با آن است) متعلق به هر دو انتقال گیرنده خواهد بود و به هر یک نیم از آن را داده است.

۱۲- کاگویت کو- م این کتک به تو دات اداک- ایش سرای اُستون اُروچیانک اُدر اُکردر اُهم

آبیر اُچاه پت هماپیر دات بویت.

هرگاه گوید که ام این کتک به تو داد، اداک - اش سرای و ستون و روزنک و در و کردر و هم آبیر (= جای ذخیره عمومی آب؟) داده بُود.

شرح: اگر به طور مطلق بگوید این کتک را به تو دادم. با آن سرای و ستون و روزنه و در و کردار و هم آبیر (= جای ذخیره عمومی آب؟) و چاه به هم آبیر را نیز داده است. کتک: کت کوچک، کت یا کند به معنی ده در آذری هنوز هم به کار می‌رود بنظر می‌رسد خانه را کتک یعنی ده کوچک می‌گفته‌اند یا ممکن است کتک یک زمین زراعی یا اعیانی مسکونی و لوازم و لواحق که در این دادستان ذکر شده بوده است. از این دادستان می‌فهمیم که به کتک چه می‌گفته‌اند و از چه اجزایی تشکیل می‌شده است. سرای و ستون و روزنک و در و کردر و هم آبیر (= جای ذخیره عمومی آب؟) از اجزای هر کتک بوده که واحد بزرگتر آن را در متون فارسی به صورت کد و کند در آذری کت و کند هنوز داریم و این واژه به نحوی کاربرد خود را حفظ کرده است. درباره هم آبیر، نیز در دهکده عربلوی ارومیه که نزدیک مصب رودخانه بار اندوز به دریاچه ارومیه قرار گرفته است، آب بارابه جوی آبی که آب را با فشار به درمان (= آسیاب) می‌برده می‌گفته‌اند. و این آب

بارا هنوز با همین تلفظ به آن جوی گفته می‌شود.*

۱۳- کاکویت کو - م این خانک پت مانیشن داشتن به تو دات یاویتانیک پت خویشی دات

بویت.

هرگاه گوید که - م این خانه به مانش داشتن به تو داد جاودانه به خویش داد بُود.
شرح: اگر بگوید این خانه را برای به مانش داشتن (اقامت کردن) به تو دادم، معنی اش این است که آن را جاودانه (=بطور دائمی) به خویشی (=مالکیت) مخاطب واگذار کرده است. می‌بینیم که خانه با کتک فرق دارد.

۱۴ - کاکویت کو - م خانک - ای به تو دات هچ پوسان وه آزات مرتان بی گفت و گو کا - ش است

ی بن دات بویت کاگویت کو - م زمیک به تو دات اداک - ایش ایوکر تاکانیها دات بویت. ایوکر تاکیها اینگون بویت کا - ش زمیک همیر کان زمیک کسان آبوی کی آب به خان آخواستک بریت اکتک آ کردر آراه اندرگ نیست.

هرگاه گوید که ام خانه‌ای به تو داد از پوسان به آزاد مردان بگفت که هرگاه اش است بن داد بود. هرگاه گوید که - م زمی به تو داد اداک اش یک کردکیها داد بُود یک کردکیها چگون بود که اش زمی همبرکان زمی کسان و جوی که آب به خان و خواسته برد و کتک و کرد و راه اندرگ نیست.

شرح: موضوع انتقال اگر «خانه‌ای» باشد به نقل از پوسان به آزاد مردان، است بن (=اساس بن - اصل بنا؟) خانه مورد نظر موضوع انتقال است. هرگاه بگوید زمین به تو دادم در این صورت زمین را به شکل یک کرده‌ای داده بُود (=انتقال داده است) یک کرده‌ای یعنی زمین همبرکان (=مجاورین)، زمین کسان و جوی که آب به خانه و خواسته (=ملک) برد و کتک (=ساختمان - اعیانی) و کردر (=باغچه کوچک؟ کردیه در ارومیه؟) و راه اندرگ که با هر زمینی مستقیماً یا به صورت ارتفاق مورد استفاده است، خارج از زمین مورد انتقال است و فقط خود زمین به صورت یک کرده‌ای (=یک قطعه‌ای - ملک

* - نقل از خانم افروز جبدری عربلو اوستای عربلو بخش باراندوز ارومیه.

واحد) در نظر است. به نظر می‌رسد از این دادستان هم تمایز میان «است بُن» با زمین به صورت یک کرده‌ای، و نیز کتک (=ساختمان اعیانی) و حقوق ارتفاقی که ملک در اراضی مجاورین دارد مورد بحث است. کتک که در واژه کتک خدا بعنوان رییس کتک یا (دوده) و نیز در واژه کتک بانو (کدبانو) هست، می‌تواند مفهوم کتک و واژه‌های دیگر را در مورد ملک و زمین بهتر به ما بنمایاند. در آذربایجان کت و کند به معنی ده یکی دیگر از کاربردهای همین واژه است. رویهمرفته بنظر می‌رسد دوده در محدوده‌ای که کتک نامیده می‌شده و مرکب از خانه مسکونی و دستکرد (=ملک زراعی با همه لواحق آن بوده) با ریاست کتک خدا (=کدخدا) که با کتخدا - رئیس ده - فرق داشته زندگی و کار می‌کرده است و همانگونه که در دادستانهای پیشین بازگفتیم با مرگ کدخدا جانشینی و مسؤلیت و نمایندگی قانونی دوده به عهده کدبانو (=همسر کدخدای متوفی) و نیز یک مرد دیگر دوده مثلاً پسر بزرگ کدخدای متوفی، با عنوان سردار می‌افتاد.

۱۵ - کاخواستک به ایرنایک کی سردار آزن کی شوی هست دهند آشوی آسردار گویند کو - مان اندر نی ایابت اداک ایچ آن به ایرنایک دهند. ایرنایک کا به برنایی مت آن به زن دهند، زن خویش.

هرگاه خواسته به ایرنائی (صغیری) که سردار دارد و یا به زن که او را شوی هست دهند و شوی و سردار گویند که مان اندر نباید اداک نیز آن به ایرنایک دهند ایرنایک (=نابرنایک، صغیر) هرگاه به برنایی آمد و آن، به زن دهند زن خویش.

شرح: هرگاه مالی را به نابرنایی (=صغیری) دهند که این نابرنایک سردار دارد و یا به زنی دهند که شوی دارد سردار و شوی اگر اندر نباید مان گویند (=بگویند نمی‌پذیریم)، تأثیری ندارد و متعلق به صغیر و زن خواهد بود و البته انتقال به صغیر هنگامی صورت می‌پذیرد که به برنایی (=سن رشد) برسد. ولی زن از همان زمان انتقال مالک مال می‌شود. همانگونه که می‌بینید براساس این دادستان هم زن از نظر تملک و مالکیت مستقل از مرد می‌توانسته قبول مالکیت کند. و حق نابرنایک (=صغیر) برای قبول مالکیت پس از سن رشد (=برنائی) علی‌رغم اندر نباید گفتن یا به قول امروز عدم قبول سردار، محفوظ بوده است. از این دادستان (=رای) می‌توان دریافت و در دادستان‌های دیگر نیز

دیدیم، زن می‌توانسته مستقلاً مالکیت داشته باشد. در دوره اسلامی نیز زنان ایران همین استقلال مالی را دارند.

۱۶- جیاک نیشست کو کابه ابر نایک خواستک دهند ایت اندر نی ابایت گویت پس (ابرنایک اندر) ابرنایی ایت - ایچ پت بخت شوند آن خواستک به دو تک پیت رسیت.
 بجایی نوشت که هر گاه به ابرنا خواسته دهند و پدر اندر نباید گوید پس (= سپس) ابرنا اندر ابرنایی و پدر نیز به بخت شود آن خواسته به دوده پدر رسد.
 شرح: بجایی نوشته که هر گاه به صغیر مال دهند و پدر اندر نباید گوید (= نپذیرد) سپس صغیر اندر نابرنایی (دوران صغارت) و پدر نیز در همان دوران به بخت خود درگذرند، آن مال به دوده پدر می‌رسد. یا به عبارت دیگر: عدم قبول هبه برای صغیر از سوی پدرش موجب نفی مالکیت صغیر بر آن خواسته (= مال) نیست و در صورتی که صغیر در زمان صغارت و همچنین پدر او در همان زمان صغارت بمیرد، آن هبه به دوده پدر می‌رسد.

دادستان‌های دیگر در داد را با توجه به گنجایش محدود صفحات مجله ناتمام رها می‌کنیم و واگویی بقیه آراء ثبت شده قضائی و نظرات حقوقی حقوقدانان دوره ساسانی از ۵ در دیگر کتاب مادگان هزار دادستان را به شماره آینده مجله کانون وامی‌گذاریم تا از این متن حقوقی جالب که در زمان خسرو پرویز ساسانی نوشته شده است، باز هم در حد توان بنویسیم.